

ابعاد بین‌المللی بحران گرجستان و آثار آن بر منافع ملی ایران

دکتر علی امیدی*

چکیده:

شاید به جرأت بتوان گفت که مهمترین رویداد بین‌المللی پس از ۱۱ سپتامبر و سرنگونی طالبان و صدام، بحران قفقاز است که سرانجام به جنگ محدود میان روسیه و گرجستان انجامید. این بحران را می‌توان در سطوح گوناگون ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی بررسی کرد که در این نوشتار بیشتر ابعاد بین‌المللی این بحران را واکاوی می‌کنیم. اهمیت بحران قفقاز از آن روست که میدان زور آزمایی دو قطب قدرت رقیب شده است و نظم کنسرتی بین‌المللی را که دو دهه بر روابط بین‌الملل سایه افکن بود به چالش کشیده است. از این رو، تداوم این بحران می‌تواند بخشی از فشارهای ساختاری بین‌المللی بر خاسته از سیطره گرایبی آمریکای غربی بر ضد دولتهای چالشگری چون ایران را کاهش دهد. این دگرگونیها و قدرت‌نمایی روسیه نشان می‌دهد که مسکو از این پس بر آن است که جلوی توسعه طلبی غرب در چارچوب ناتو یا نهادهای دیگر از این دست را در حوزه ژئوپلیتیکی خود به هر وسیله ممکن بگیرد. هر چند در شناسایی روند کنونی بعنوان جنگ سردی تازه باید تردید کرد، ولی این انتظار که این بحران به زودی پایان یابد نیز چندان بجا نیست. البته پیدایش دگرگونی در اختلافهای غرب و روسیه بستگی به اراده آمریکا در پیاده کردن طرح سپر موشکی و واکنش مسکو به آن دارد. از سوی دیگر، با توجه به محدودیتهای ظرفیت ملی روسیه، تجربه تلخ جنگ سرد و وابستگی متقابل غرب و روسیه به یکدیگر، نمی‌توان از احتمال سازش و بده‌بستان میان مسکو و غرب چشم پوشید. پس، مصلحت ایران در این است که دگرگونیها را با دقت پیگیری کند و موضعی محافظه کارانه در برابر طرفهای بحران در پیش گیرد؛ زیرا منافع ملی مادر گرو برقراری رابطه‌ای متوازن با غرب و روسیه است. در این نوشتار به تبیین ابعاد بین‌المللی بحران قفقاز، ارزیابی فرضیه جنگ سرد تازه، قانونی بودن شناسایی مناطق جدایی‌خواه در گرجستان و اثر این بحران بر منافع ملی ایران پرداخته می‌شود.

پیشگفتار

کردند. بر پایه گزارشها، این حمله صدها کشته و زخمی بر جای گذاشت، اما هنوز چند ساعتی از آغاز حمله ارتش گرجستان به اوستیای جنوبی نگذشته بود که بر خلاف انتظار و برآوردهای تفلیس، روسیه به پشتیبانی از اوستیا وارد کارزار شد. آتش حمله روسها که از زمین، هوا و پس از ساعتی از دریا آغاز شده بود به اندازه‌ای سنگین و پر تلفات بود که ارتش گرجستان

در نخستین ساعات بامداد ۸ اوت ۲۰۰۸، در حالی که بیشتر رسانه‌های جهان به گشایش بازیهای المپیک در چین پرداخته بودند تانکها، توپها و هواپیماهای گرجستان با دلگرمی از پشتیبانی غرب به شهر «تسخینوالی» مرکز ایالت اوستیای جنوبی حمله

* استادیار روابط بین‌الملل - دانشگاه اصفهان

روبارویی مسکو با غرب انجامید؟
 ۲. آیا بحران میان روسیه و گرجستان نشانه جنگ سردی تازه است؟
 ۳. آیا اقدام روسیه در شناسایی استقلال آبخازیا و اوستیای جنوبی قانونی است؟
 ۴. بحران قفقاز چه آثاری بر منافع ایران در پهنه بین‌المللی می‌گذارد و ایران چه رویکردی در این زمینه باید در پیش گیرد؟

پیشینه جدایی خواهی

در اوستیای جنوبی و آبخازیا

اوستیای جنوبی

اوستیا، سرزمینی ۳۹۰۰ کیلومتر مربعی است که نزدیک به ۵/۴ درصد از خاک گرجستان را دربرمی‌گیرد.^۳ برپایه آمار ۱۹۸۹، استان خودمختار اوستیای جنوبی در گرجستان نزدیک به صد هزار تن جمعیت داشته که ۶۶/۲ درصد اوستیایی و ۲۹ درصد

○ روسیه بعنوان قدرتی بزرگ، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، بارفتار تحقیرآمیز غرب روبه‌رو شد و چنین برخوردی را شایسته منزلت خود ندید. روسیه که انتظار داشت با او همچون یک بازیگر نیرومند بین‌المللی رفتار شود، رفته رفته حلقه محاصره غرب را در چارچوب روندهایی چون کشیده شدن دامنه ناتو به خاور، راه افتادن انقلابهای رنگی در پیرامونش و به قدرت رسیدن دولتهای غرب گرا در گرجستان و اوکراین تنگ‌تر یافت و سرانجام پی برد که هدف نهایی غرب فرسودن روسیه و چه بسا پاره پاره کردن این کشور است.

چاره‌ای جز پس‌نشستن نداشت. پیش از آن، در ۲۴ دسامبر ۲۰۰۶، برخی خبرگزاریها گزارش کرده بودند که در همه‌پرسی انجام شده در جمهوری خودخوانده اوستیای جنوبی، ۹۹ درصد از مردمان به استقلال رأی داده‌اند. همچنین در ۱۸ اکتبر ۲۰۰۶ پارلمان منطقه جدایی خواه آبخازیا با صدور قطعنامه‌ای مدعی شده بود که همه ویزگیهای دولت بودن را دارد و همسایگان و جامعه بین‌المللی باید این منطقه را بعنوان دولتی مستقل به رسمیت بشناسد.^۱

آبخازیا و اوستیای جنوبی از هنگام فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و سربر آوردن جمهوریهای تازه در منطقه، خواستار جدایی و استقلال از گرجستان بوده‌اند. از این نظر، شرایط آنها همسایه‌هایی با یکدیگر دارد. این مناطق به سبب روسی‌زبان بودن اکثریت ساکنانشان و نزدیکی جغرافیایی با روسیه، از آغاز فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مورد توجه مسکو بوده‌اند. از سوی دیگر، روابط روسیه و گرجستان پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، بیشتر به سبب سیاست و اگر ایانه تفلیس در برابر مسکو، خوب نبود؛ چه در دوره ریاست جمهوری کوتاه «زویاد گامسا خور دیا»، نخستین رئیس‌جمهوری گرجستان (۱۹۹۳-۱۹۹۱) و چه در دوره ریاست جمهوری ده ساله «ادوارد شوارد نادره» (۲۰۰۳-۱۹۹۳) مناسبات گرجستان و روسیه همواره آکنده از تنش بود. با دگرگونیهای سیاسی در گرجستان در ۲۰۰۳ که به انقلابی رنگی (انقلاب رز) انجامید، دور تازه‌ای از تنشها میان دو کشور آغاز شد. به نظر می‌رسد که اقدام آمریکا و برخی کشورهای غربی در پشتیبانی از استقلال کوزوو و نیز موضع سخت میخایل ساکاشویلی برای پیوستن گرجستان به ناتو سبب شده باشد که روسیه سیاست خود در برابر آبخازیا و اوستیای جنوبی را آشکارا مطرح کند و سپس برای استقلال اوستیای جنوبی و آبخازیا از گرجستان دست به کار شود.^۲ واقعیت این است که ابعاد و آثار بحران اخیر قفقاز فراتر از سطح منطقه است و در این پژوهش می‌کوشیم پس از بررسی پیشینه بحران میان روسیه و گرجستان، به چهار پرسش زیر درباره ابعاد بین‌المللی بحران پاسخ دهیم:

۱. چرا روند دگرگونیهای سیاست بین‌الملل به

نوامبر ۱۹۸۹ از سوی «شورای عالی اوستیای جنوبی» به تصویب رسید. یک روز پس از آن، پارلمان گرجستان این مصوبه را بی اعتبار دانست و خودمختاری اوستیای جنوبی را لغو کرد؛ همچنین اجازه اعمال محدودیت‌های بیشتر در مورد جراید و برگزاری تظاهرات در اوستیای جنوبی صادر کرد.^۶

در ۱۹۹۰، مسکو از تلاش‌های گرجستان برای جلوگیری از جدایی اوستیای جنوبی پشتیبانی کرد، ولی در زمستان ۹۱-۱۹۹۰ کوشش تفلیس در برقراری حکومت مستقیم خود بر اوستیای جنوبی و اعلام زبان گرجی بعنوان تنها زبان رسمی آن به یک جنگ داخلی تمام عیار انجامید، که بیش از هزار کشته و نزدیک به ۱۰۰ هزار آواره برجا گذاشت. گفته شده است که نیروهای روسیه در این جنگ اوستیایی‌ها را یاری داده‌اند.^۷

در پی استقلال گرجستان، حکومت تازه تفلیس در ۱۹۹۲ تا اندازه‌ای توانست بحران در اوستیای جنوبی را مهار زند. این بحران در دوره حکومت گامساخوردیا در حال تبدیل شدن به جنگی تمام عیار بود. بر پایه پیمانی که در ژوئن ۱۹۹۲ میان دولت مرکزی گرجستان و جدایی خواهان اوستیای جنوبی بسته شد، پاسداران صلح روسی - گرجی - اوستیایی به منطقه گسیل شدند. همچنین، نیروهایی از سازمان همکاری و امنیت اروپا برای نظارت بر آتش بس به منطقه فرستاده شدند. از آن پس، آتش بس گسترده‌ای به اجرا درآمد و شماری از پناهندگان جنگی و مردمان عادی به خانه و کاشانه خود بازگشتند.^۸

در قانون اساسی تازه گرجستان مصوب ۱۹۹۵ اشاره‌ای به وضع سیاسی - اداری اوستیای جنوبی و آبخازیا نشده است. بر پایه منابع تاریخی، اوستی‌ها مهاجرانی هستند که در جریان حمله تیمور به دشت قبیچاق از دامنه‌های شمالی کوه‌های قفقاز که اکنون اوستی‌های شمالی در آن زندگی می‌کنند به این منطقه کوچیده‌اند. اسناد تاریخی نشان می‌دهد که اوستی‌ها از آن‌ها، یکی از اقوام ایرانی هستند که در گذشته‌های دور به این منطقه آمده‌اند.^۹

○ مسکو نمی‌تواند ادعای آمریکا را مبنی بر اینکه هدف از طرح استقرار سپر موشکی در اروپای خاوری، رویارویی با کشورهای چوین ایران و کره شمالی است پذیرد و آنرا تهدیدی استراتژیک نسبت به خود می‌داند. بدین سان، حمله نیروهای گرجستان به اوستیای جنوبی، فرصتی برای روسیه فراهم آورد تا خشم خود را به رفتارهای غرب نشان دهد و اراده خود را مبنی بر شناساندن روسیه بعنوان یک قطب قدرت، به رخ همگان بکشد.

گرجی بوده‌اند. در اوستیای جنوبی، گذشته از اوستی‌ها، روسها، گرجیها، ارمنیها و یونانیها نیز زندگی می‌کنند و بر سر هم مردمانی از ۴۰ ملیت در آنجا سکونت دارند.^۴ مردمان اوستیای شمالی و جنوبی از هنگام جدا شدن این دو بخش از یکدیگر در نخستین سالهای دهه ۱۹۲۰ و پا گرفتن اتحاد جماهیر شوروی، از مرزهایی که در امتداد خط الرأس کوه‌های قفقاز بزرگ سرزمین آنان را به دو بخش جمهوری خودمختار اوستیای شمالی در چارچوب فدراسیون روسیه در شمال و استان خودمختار اوستیای جنوبی در ترکیب جمهوری گرجستان در دامنه جنوبی کوه‌های قفقاز تقسیم می‌کرد، ناخرسند بودند و این ناخرسندی نخست از راه ائتلاف آنها با ارتش سرخ برای رویارویی با حکومت وقت گرجستان در ۱۹۲۱ نشان داده شد؛ ولی حزب کمونیست و ارگانه‌های وابسته به آن و نیز زمامداران اتحاد جماهیر شوروی با پیوستن دو اوستیا به هم، سخت مخالف بودند.^۵ سرانجام با گذشت زمان، اوستیای جنوبی بعنوان منطقه‌ای خودمختار به گرجستان پیوست و تا ۱۹۸۹ تشی چشمگیر میان گرجیها و اوستیها بروز نکرد. در این سال بود که «جبهه مردمی اوستیای جنوبی» خواستار یکپارچگی اوستیای جنوبی و اوستیای شمالی و پیوستن به فدراسیون روسیه شد. این درخواست در ۱۰

یکسره کوهستانی است و ۷۵ درصد مساحت آن کوه و تپه است. اقتصاد این سرزمین بیشتر وابسته به صنعت توریسم است و بیشتر گردشگران نیز از روسها هستند. بر پایه برخی منابع، در ۲۰۰۶ بیش از یک میلیون تن از این منطقه دیده کرده‌اند. هر چند میان روسیه و گرجستان رژیم روایت برقرار است، ولی جهانگردان روسی برای رفتن به آبخازیا نیاز به روایت ندارند.^{۱۳} بحران آبخازیا ریشه در گذشته دارد. آبخازها از دیر باز قومی مقاوم و تسلیم‌ناپذیر بوده‌اند؛ حتی روسها برای به دست گرفتن این منطقه نزدیک به پنجاه سال (۱۸۶۴-۱۸۰۱) با شورشیان آبخازی می‌جنگیدند. پیشینه خودمختاری این منطقه کمابیش به ۹۰ سال می‌رسد. هر چند استالین از ۱۹۳۱ به این منطقه خودمختاری داد ولی در گذر زمان بافت جمعیتی آن به سود گرجیها دگرگون شد؛ به گونه‌ای که تا ۱۹۹۱ آبخازها کمتر از ۲۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند.^{۱۴} حتی رسیدگی بیشتر دولت گرجستان به

تامیانه ۲۰۰۴، اوضاع در اوستیای جنوبی کمابیش آرام بود، ولی در ژوئن ۲۰۰۴ همزمان با تحولات نظامی گرجستان تنشها بار دیگر آغاز شد. این بار دولت گرجستان اعلام کرد که افزایش ناامنی و دزدیهای مسلحانه، انگیزه دخالت نظامی این کشور در اوستیای جنوبی بوده است؛ ولی در برابر، ناسیونالیستهای اوستیای جنوبی این استدلال دولت گرجستان را تنها بهانه‌ای برای سرکوب بیشتر در اوستیای جنوبی دانستند. به هر رو، در اوت ۲۰۰۶، بار دیگر پیمان صلح شکننده‌ای میان ناسیونالیستهای اوستیای جنوبی و گرجستان بسته شد.^{۱۵}

پس از دگرگونیهای سیاسی در گرجستان که به برکناری شوارنادزه انجامید، دولت تازه به رهبری میخایل ساکاشویلی «یکپارچگی گرجستان» را بعنوان یکی از شعارهای بنیادی خود مطرح کرد و دوازده سال پس از جدایی دوفاکتوی اوستیای جنوبی، برای بازگرداندن اقتدار تفلیس بر این منطقه دست به کار شد.^{۱۶} اقدامات ساکاشویلی در برابر آبشیدزه، رهبر منطقه آجاریا و فراهم آوردن شرایط برکناری او نیز در چارچوب تلاش برای یکپارچگی دوباره گرجستان صورت پذیرفت. دولت گرجستان خواستار پشتیبانی جامعه بین‌المللی از فرایند تحکیم اقتدار و حاکمیت ملی‌اش شد و روسیه را به پشتیبانی از جدایی خواهان اوستیای جنوبی متهم کرد. با وجود این تلاشها، در ۲۴ دسامبر ۲۰۰۶ خبر گزارها خبر دادند که در همه‌پرسی انجام شده در جمهوری خودخوانده اوستیای جنوبی، ۹۹ درصد از مردمان به استقلال رأی داده‌اند.^{۱۷} پس از آن دولت گرجستان در بی‌فرصتی برای بازگرداندن حاکمیت خود بر این منطقه بود، این فرصت در اوت ۲۰۰۸ پدید آمد؛ ولی دگرگونیهای پس از آن، نادرست بودن ارزیابیهای تفلیس را ثابت کرد. در بی‌این دگرگونیها، مسکو استقلال اوستیای جنوبی را به رسمیت شناخت.

آبخازیا

آبخازیا با ۸۶۰۰ کیلومتر مربع مساحت در باختر گرجستان و شمال دریای سیاه قرار دارد. این منطقه

○ از هنگام به قدرت رسیدن پوتین، روسیه هرژمونی ایالات متحده را برنتافته و از راههای گوناگون بویژه برپا کردن «سازمان همکاری شانگهای» برای به چالش کشیدن نظام تک قطبی دلخواه آمریکا و دور کردن ایالات متحده از حوزه ژئواستراتژیک خود به نام «خارج نزدیک» کوشیده است. روسیه به خوبی آگاه است که برای رسیدن به هدفهای راهبردی خود باید جایگاه و ارزش خود را با نمایش قدرت به رخ حریفان بکشد. پس ایستادگی روسیه در بحران اوستیا و در برابر طرح سپر موشکی، نشان‌دهنده خواست مسکو به داشتن نقشی قاعده‌ساز - نه پیرو قواعد تعریف شده از سوی دیگران - است.

آبخازها که (بر پایه سرشماری همگانی ۱۹۸۹) ۱۷/۳ درصد از جمعیت جمهوری خودمختار آبخاز را به خود اختصاص می‌دادند، در برابر جمعیت ۴۶/۲ درصدی گرجیها، در اقلیت بودند. دیگر مردمان آبخاز یا راروسها (۱۴/۲ درصد) و ارمنیها (۱۴/۶ درصد) تشکیل می‌دهند. آبخازها از اینکه در این جمهوری خودمختار در اقلیت بودند ناخرسند و از همین رو در پی یافتن شرایط مناسب برای پاکسازی آبخازها از اکثریت گرجی بودند. گفته می‌شود که در این سالها بارفتن گرجیها از آبخازها، جمعیت آبخازها در این سرزمین به ۴۵ درصد رسیده است، ولی آمارهای درستی در این زمینه در دست نیست.^{۱۸}

تبیین تئوریک بحران در روابط روسیه و غرب

از دید هگل، یکی از نیروهای پیش برنده تاریخ و جداکننده انسان از دیگر موجودات، خواست انسانها به شناخته شدن است و این خواست در سطوح فردی، گروهی و ملی وجود دارد. خواست شناخته شدن بعنوان موجودی با ارزش و با کرامت چنان نیرومند است که انسانها آماده‌اند برای رسیدن به آن خطر مرگ را بپذیرند. از این رو تنها انسان است که برای دستیابی به

○ از دید غرب، مهار کردن روسیه در گستره جهانی در گرو جلوگیری از هژمونی آن در قفقاز و آسیای مرکزی است تا هم از دامنه جاه طلبی‌های فرامنطقه‌ای روسیه کاسته شود و هم جایگاه ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیک و حتی ژئواکونومیک روسیه تضعیف گردد. منطقه قفقاز در واقع دروازه اصلی روسیه برای تعامل با جهان شمرده می‌شود به گونه‌ای که بسته شدن این دروازه، همچون بسته شدن درهای اقتصادی، سیاسی و استراتژیک بر روی روسیه است.

وضع آبخازها، از جدایی خواهی آنها نکاست. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، بار دیگر زخمهای کهنه سر باز کرد. آبخازها با بهره‌گیری از بحران سیاسی موجود در گرجستان و شرایط مناسب برخاسته از ضعف دولت مرکزی، خواستار بازگشت وضع سیاسی آبخازها به شرایط سالهای ۱۹۲۰ بودند. شماری از نیروهای تندرو و رهبران آنها پارا از این هم فراتر گذاشتند و خواهان جدایی کامل از گرجستان و برپایی «کنفدراسیون خلقهای قفقاز» در برگیرنده اکثریت مسلمان در واحدهای خودمختار قفقاز شمالی در ترکیب فدراسیون روسیه شدند.^{۱۵}

نخستین تنش خونین میان گرجیها و آبخازها در ۱۶ ژوئیه ۱۹۸۹ روی داد که به شورش همگانی در این منطقه انجامید؛ شورش که سرانجام با دخالت ارتش شوروی فروکش کرد. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال گرجستان، شکاف گرجی-آبخازی بار دیگر بروز کرد و هنگامی به اوج رسید که ناسیونالیستهای تندرو گرجی در فوریه ۱۹۹۲ خواستار لغو قانون اساسی موجود و بازگشت به قانون اساسی ۱۹۲۱ شدند. آبخازها این وضع را به معنای پایان دادن به خودمختاری آبخازها گرفتند و در واکنش به آن، در ۲۳ ژوئیه ۱۹۹۲ جدایی رسمی از گرجستان را اعلام کردند، هر چند چنین موضعی از سوی جامعه بین‌المللی تأیید نشد.^{۱۶} دولت گرجستان به بهانه اسیر شدن وزیر کشور گرجستان در آبخازها از سوی نیروهای گامساحوردیا (رئیس جمهوری پیشین گرجستان)، به این منطقه لشکر کشید و پس از یک هفته نبرد بخش بزرگی از آبخازها را جمله سوخومی را گرفت؛ ولی چندی پس از آن (سپتامبر ۲۰۰۳) چریکهای آبخازی همراه با انبوهی از داوطلبان روسی و قفقازی توانستند ارتش گرجستان را شکست دهند. سرانجام در ۱۸ اکتبر ۲۰۰۶ پارلمان منطقه جدایی‌خواه آبخازها با صدور قطعنامه‌ای اعلام کرد که آبخازها همه‌ویژگیهای دولت بودن را دارد و همسایگان و جامعه بین‌المللی باید این منطقه را بعنوان دولت مستقل به رسمیت بشناسند.^{۱۷} آبخازها در پی رویدادهای ۸ اوت ۲۰۰۸ از سوی مسکو بعنوان دولتی مستقل شناخته شد.

○ جنگ در قفقاز از دید ژئواکونومیک نیز اهمیت داشت. کرملین در این جنگ تنها راه به ظاهر امنی را که غرب برای انتقال انرژی از منطقه آماده ساخته بود و احساس می کرد روسیه و ایران به آن دسترسی ندارند، به گونه‌ای ناامن ساخت و بدین سان شاهرگ غرب را فشرد. کرملین بار دیگر نقطه ضعف یا چشم اسفندیار کشورهای اروپایی را به رخشان کشید، در حالی که آنها برای اثرگذاری بر مسکو اهرمهایی چنین نیرومند در دست ندارند.

چنین برخوردی را شایسته منزلت خود ندید. روسیه که انتظار داشت با او همچون يك بازیگر نیرومند بین‌المللی رفتار شود، رفته رفته حلقه محاصره غرب را در چارچوب روندهایی چون کشیده شدن دامنه ناتو به خاور، راه افتادن انقلابهای رنگی در پیرامونش و به قدرت رسیدن دولت‌های غرب گرا در گرجستان و اوکراین تنگ تر یافت و سرانجام پی برد که هدف نهایی غرب فرسودن روسیه و چه بسا پاره پاره کردن این کشور است. مسکو نمی تواند ادعای آمریکارا مبنی بر اینکه هدف از طرح استقرار سپر موشکی در اروپای خاوری، رویارویی با کشورهایی چون ایران و کره شمالی است بپذیرد و آنرا تهدیدی استراتژیک نسبت به خود می داند. بدین سان، حمله نیروهای گرجستان به اوستیای جنوبی، فرصتی برای روسیه فراهم آورد تا خشم خود را به رفتارهای غرب نشان دهد و اراده خود را مبنی بر شناساندن روسیه بعنوان يك قطب قدرت، به رخ همگان بکشد.

چنین به نظر می آید که در میان نظریه‌ها در زمینه روابط بین‌الملل، نظریه رئالیسم بهتر از دیگر نظریه‌ها بتواند رویارویی کنونی روسیه با غرب را تبیین کند. از دیدرئالیستها، دولت‌ها همگی یکسانند و يك هدف را

اصول و هدفهای والای خود می تواند بر بنیادی ترین غرایز و مهمتر از همه، غریزه صیانت نفس چیره شود. هگل بر آن است که خواست شناخته شدن، نخستین هسته کشاکش و جنگ میان نیروهای پیکارگر بوده که ماهیت تاریخ را شکل داده است؛ همین که ترس از مرگ، یکی از دوسوی درگیر را به تسلیم واداشت، رابطه خدا یگانی و بنده پدید آمد. به نظر هگل، چیزی که در سراسر تاریخ مایه پیکار انسانها بوده، نه نیازهای مادی مانند خوراک، سرپناه یا امنیت، بلکه نیازهایی والا و معنوی بوده است؛ و درست به همین دلیل که هدف این پیکارها بر آوردن نیازهای زیستی (غرایز حیوانی) نیست، هگل آنرا نخستین بازتابنده آرمانهایی چون آزادی، حقوق بشر و... می داند.^{۱۹} اینکه انسان ارزشی برای خود در نظر می گیرد و خواهان شناخته شدن آن ارزش از سوی دیگران است، همان چیزی است که در زبان امروز «عزت نفس» خوانده می شود. عزت نفس از همان «غضبیه» روح ریشه می گیرد. هر کس خود را دارای ارزشی معین می داند و هنگامی که دیگران با او به گونه‌ای رفتار کنند که گویی ارزشی کمتر از آن دارد، احساس خشم می کند. برعکس، چنانچه مردمان (در اینجا دولت‌ها و ملت‌ها) زندگی‌شان را همخوان با ارزشی که برای خود می شناسند نبینند، احساس شرم می کنند و چنانچه به درستی شناخته و ارج نهاده شوند، خود را خرسند و سربلند می یابند. خواست شناخته شدن و احساسات وابسته به آن، همچون خشم، شرم و غرور، پاره‌هایی از شخصیت انسانند که در زندگی سیاسی تعیین کننده‌اند. به باور هگل، اینها هستند که یکسره تاریخ را به پیش می برند.^{۲۰}

نظر هگل را در زمینه برخی از درگیریهایی بین‌المللی می توان چنین به کار گرفت که دولت‌ها از یکدیگر انتظار دارند که شناخته شوند و این شناسایی به اندازه شأن و منزلتشان باشد. اگر فرایند شناسایی درست و واقعی نباشد، یعنی شناسایی با انکار یا کوچک شمردن طرف همراه شود، پیکار درمی گیرد.^{۲۱} برخورد غرب با پرونده هسته‌ای ایران، نمونه روشنی در این زمینه است. روسیه بعنوان قدرتی بزرگ، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، با رفتار تحقیرآمیز غرب روبه‌رو شد و

نبود يك مرجع برتر در پهنه بين الملل است. همانندی کار کردی واحدها به معنای کوشش یکسان دولتها در پاسداری از نظم و برقراری امنیت است؛ به سخن دیگر فلسفه برپایی دولت، برقراری امنیت است و این کار ویژه برای همه دولتها در سطوح داخلی و بین المللی یکسان است. بخش سوم ساختار از دیدگاه والتز، توزیع توانایی هاست. پرسش بنیادی این است که با توجه به اینکه واحدهای سیستم از نظر کار ویژه مشابه یکدیگرند، چرا برخی نیرومند و برخی دیگر ناتوانند؟ از دید والتز، تنها بخشی از سیستم که متغیر است همانا چگونگی توزیع توانایی هاست که واحدها را از هم متمایز می سازد. به سخن دیگر، این توانمندیها (capabilities) یا همان قدرت است که در نظام بین الملل موجب تمایز واحدی از واحد دیگر می شود. والتز بر آن است که توانمندی کشورها را می توان بر پایه اندازه جمعیت و سرزمین، منابع توان اقتصادی، نیروی نظامی و ثبات و شایستگی سیاسی، درجه بندی کرد.^{۲۳} تنها بخشی از ساختار که تغییر می کند همین بخش سوم یعنی توانایی هاست. پس ساختارهای گوناگون بین المللی مانند تک قطبی، دو قطبی و چند قطبی از چگونگی توزیع قدرت مایه می گیرد. اگر کشوری بتواند به یکی از قطبهای قدرت تبدیل شود، خود یکی از تعریف کنندگان قواعد بازی خواهد بود.

از هنگام به قدرت رسیدن پوتین، روسیه هژمونی ایالات متحده را برتافته و از راههای گوناگون بویژه برپا کردن «سازمان همکاری شانگهای» برای به چالش کشیدن نظام تک قطبی دلخواه آمریکا و دور کردن ایالات متحده از حوزه ژئواستراتژیک خود به نام «خارج نزدیک» کوشیده است. روسیه به خوبی آگاه است که برای رسیدن به هدفهای راهبردی خود باید جایگاه و ارزش خود را با نمایش قدرت به رخ حریفان بکشد. پس ایستادگی روسیه در بحران اوستیا و در برابر طرح سپر موشکی، نشان دهنده خواست مسکو به داشتن نقشی قاعده ساز - نه پیرو قواعد تعریف شده از سوی دیگران - است. از سوی دیگر، یکی از اصول بازدارندگی کارآمد در برابر توسعه طلبی غرب، نشان دادن عزم راسخ در اتخاذ مواضع است که روسها در بحران اوستیا و در

○ هدف اصلی روسیه، نه آغاز جنگ سردی تازه و نه اقدامی در راستای تهدید بالقوه و بالفعل منافع سیاسی، اقتصادی و امنیتی غرب، که پیش از هر چیز فهماندن این نکته مهم به آمریکاییها بوده است که از این پس باید نقش روسیه را بعنوان يك قدرت منطقه ای و جهانی بپذیرند و منافع و مصالح این کشور را در مناطق پیرامونی اش در نظر بگیرند. چنین می نماید که سخن گفتن از آغاز جنگ سردی تازه میان آمریکا و روسیه در مراحل نخستین درگیری قفقاز، گونه ای شتابزدگی در ارزیابی و تحلیل مسئله باشد.

پیگیری می کنند: نگهداشت و افزایش قدرت؛ آنها هم برای برآوردن نیاز و هدفی والاتر، یعنی سرپا ماندن و بر خورداری از زندگی و جایگاهی در خور خویش. برپایه نظریه رئالیسم، با اینکه مرجعی عالی در پهنه بین المللی در کار نیست، دولتها همواره نمی توانند چنان که می خواهند رفتار کنند، بلکه در هر دوره تاریخی، ساختارهای قدرت بین المللی دست و پایشان را می بندد. از دید رئالیستها، مهمترین عاملی که نظم بین الملل و جایگاه دولتها در رده بندی قدرت را تبیین می کند، موازنه نیروها است. موازنه نیروها یا بر اثر نیروی ذاتی دولتها پدید می آید یا از راه سیستم اتحاد. کنث والتز که یکی از نظریه پردازان برجسته در پهنه واقع گرایی ساختاری است، می گوید ساختار بین الملل از سه بخش تشکیل شده است: «اصل سازمان دهنده»، «همانندی کار کردی واحدها» و «توزیع تواناییها میان واحدها». اصل سازمان دهنده برای والتز، همان آنارشی یا آشفتگی است.^{۲۴} البته از دید والتز (و دیگر واقعگرایان) این آشفتگی به معنای بی نظمی مطلق یا آشفتگی همیشگی نیست، بلکه به معنای نظم بی ناظم یا

روسیه در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی را در پی خواهد داشت.

درگیری در اوستیا و فرضیه جنگ سرد تازه

سخنرانی پوتین در نشست مونیخ که در آن سخت به سیاستهای آمریکا تاخته شد و نیز اقدامات روسیه در موارد زیر، نشانه‌هایی از اراده مسکو به رویارویی با غرب و پدید آمدن جنگ سردی تازه میان دو قطب قدرت شمرده می‌شود:

۱. تهدید به کاربرد بمب هسته‌ای برای نابود کردن طرح سپر موشکی در چک و لهستان؛
۲. اجرای پروژه ۱۸۹ میلیارد دلاری برای بازسازی و نیرومندتر ساختن ارتش روسیه؛^{۲۶}
۳. فرستادن ناوهای جنگی و بمب‌افکنهای استراتژیک روسیه به مناطق دور دست مانند ونزوئلا؛^{۲۷}

○ سرد شدن روابط روسیه و غرب به تنهایی به معنای پا گرفتن مسابقه تسلیحاتی تازه در جهان نیست؛ شاید بتوان گفت که امروزه روابط روسیه و غرب یا روسیه و آمریکا دچار انجماد سیاسی شده است و تئوری آغاز جنگ سرد بیش از آنکه يك واقعیت باشد، فرضیه‌ای است که باید در صورت به درازا کشیدن بحران بویژه اجرای طرح سپر موشکی در اروپای خاوری مورد آزمون دقیق‌تر قرار گیرد. بدبینانه‌ترین برداشتی که می‌توان از روابط روسیه و غرب در شرایط کنونی کرد، همانند انگاری روسیه کنونی با روسیه تزاری در سالهای پیش از نخستین جنگ جهانی است، بدین معنا که بیشترین خواست مسکو شناسایی هژمونی آن در حوزه‌های پیرامونی‌اش از سوی غرب است.

مخالفت با طرح سپر موشکی آنرا به خوبی به نمایش گذاشتند. روسیه توانست در راستای سیاستهای راهبردی تازه خود (پدید آوردن توازن استراتژیک) با تکیه بر نیروی نظامی، روند گسترش ناتو به سوی خاور را کند کند. از سوی دیگر، جنگ قفقاز فرصتی برای روسیه فراهم آورد تا هژمونی مسکو را در این منطقه استراتژیک تثبیت کند؛ زیرا از دید غرب، مهار کردن روسیه در گستره جهانی در گرو جلوگیری از هژمونی آن در قفقاز و آسیای مرکزی است تا هم از دامنه جاه‌طلبی‌های فرمانطقه‌ای روسیه کاسته شود و هم جایگاه ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیک و حتی ژئواکونومیک روسیه تضعیف گردد. منطقه قفقاز در واقع دروازه اصلی روسیه برای تعامل با جهان شمرده می‌شود به گونه‌ای که بسته شدن این دروازه، همچون بسته شدن درهای اقتصادی، سیاسی و استراتژیک بر روی روسیه است. کرملین با واکنش خود در برابر گرجستان، به دیگر کشورهای قفقاز، آسیای مرکزی و حتی اوراسیا هشدار داد و به گونه‌ای هزینه انقلابهای رنگین و پیروی از آمریکا به زیان مسکو را به مردمان و دولت‌مردان اوراسیا و قفقاز یادآور شد.^{۲۴}

جنگ در قفقاز از دید ژئواکونومیک نیز اهمیت داشت. کرملین در این جنگ تنها راه به ظاهر امنی را که غرب برای انتقال انرژی از منطقه آماده ساخته بود و احساس می‌کرد روسیه و ایران به آن دسترسی ندارند، به گونه‌ای ناامن ساخت و بدین سان شاه‌رگ غرب را فشرد. کرملین بار دیگر نقطه ضعف یا چشم اسفندیار کشورهای اروپایی را به رخشان کشید، در حالی که آنها برای اثرگذاری بر مسکو اهرمهایی چنین نیرومند در دست ندارند.^{۲۵}

از نظر ژئوپلیتیک نیز، جغرافیای محوری قفقاز فرصتی استراتژیک در اختیار کرملین می‌گذارد؛ زیرا قفقاز منطقه‌ای است که خاور را به باختر و شمال را به جنوب پیوند می‌دهد و روسیه با در دست گرفتن آن، سایه خود را بر سراسر آسیای مرکزی و حتی خاورمیانه می‌افکند. از این دیدگاه، جنگ قفقاز روند بازگشت دوباره روسیه به سطوح بالای هرم قدرت در جهان را سرعت می‌بخشد و پویایی و اثرگذاری بیشتر نقش

کشاند، همانا تداوم فرسایشی مسابقهٔ سنگین تسلیحاتی با غرب و بیش از همه با آمریکا بود که سخت بر توان و قدرت اقتصادی و مالی شوروی اثر گذاشت. از این رو، روسیهٔ کنونی با نگاه به تاریخ و تجربهٔ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نه تنها در چنین راهی گام نخواهد گذاشت، بلکه توان و منابع مالی مورد نیاز برای ورود به این رقابت را نیز ندارد. ارزش تولید ناخالص داخلی روسیه نزدیک ۱۳۰۰ میلیارد دلار در سال است که در برابر اقتصاد ۱۴۰۰۰ میلیارد دلاری آمریکا و ۱۷۰۰۰ میلیارد دلار (بسیار ناچیز است و آنهم در پرتو روابط مسالمت آمیز با غرب به دست آمده است. گذشته از آن، با توجه به مالکیت اتحادیهٔ اروپا و آمریکا بر کمابیش ۶۰ درصد تولید جهان، روسها در چالش با غرب سخت دچار مشکل خواهند شد.^{۲۸} همچنین این نکتهٔ مهم را نیز باید در نظر گرفت که این بار فدراسیون روسیه همپیمان یا همپیمانان نیرومندی ندارد که همسو و همگام با مسکو، خطرها و ریسکهای سیاسی و اقتصادی رویارویی تازه با غرب را بپذیرند.

۳. آمریکا نیز به سبب درگیر بودن در بحران اقتصادی داخلی و چالشهایی در پهنهٔ سیاست خارجی همچون افغانستان، عراق، بحران خاورمیانه و مسائل بین المللی مانند پروندهٔ هسته ای ایران، علاقه ای به باز

۴. تلاش برای تثبیت حاکمیت روسیه بر قطب شمال؛
۵. کنار گذاشتن عضویت روسیه در پیمان کاهش نیروهای متعارف در اروپا؛
۶. بیرون کردن دیپلماتهای انگلیسی از روسیه؛
۷. آزمایش موشکهای قاره پیمای تازه؛
۸. هویت بخشی به سازمان شانگهای و تأکید بر جنبه های امنیتی-دفاعی آن؛
۹. دست کشیدن موقت از همکاریهای خود با ناتو؛
۱۰. پیگیری فروش جنگ افزارهای روسی به کشورهای چالشگر با آمریکا و اروپا و حتی افزودن بر دامنهٔ آن؛
۱۱. پای فشردن بر نشناختن استقلال کوزوو و تأکید بر حاکمیت صربستان بر آن؛
۱۲. شناسایی اوستیای جنوبی و آبخازیا بعنوان دولتهای مستقل.

در این میان، جنگ قفقاز را باید از مهمترین نشانه های رویارویی روسیه با آمریکا و ناتو ارزیابی کرد. برخی تحلیلها و ارزیابیها بیانگر ورود مناسبات بین المللی به فضای جنگ سرد تازه میان آمریکا و روسیه است، ولی باید پرسید آیا این نشانه ها و شرایط کنونی آغاز گریک جنگ سرد تازه هست یا نه. دلایل زیر تا اندازه ای نظریهٔ آغاز جنگ سرد تازه را به چالش می کشد:

۱. جنگ سردی که در سالهای پس از جنگ جهانی دوم در تاریخ سیاسی شرق و غرب بروز کرد، بر دو رویکرد ایدئولوژیک یکسره متفاوت استوار بود که بر پایهٔ آن دو قطب قدرت اقدام به تقسیم جغرافیایی جهان کردند، منافعی برای خود در نظر گرفتند و مسابقه تسلیحاتی به راه انداختند. ولی امروزه، نه تنها اختلاف ایدئولوژیک مطرح نیست و دو جریان رقیب تعارضی ایدئولوژیک در عرصه های منطقه ای و بین المللی ندارند بلکه منافعشان بیش از آنکه از رویکردهای ایدئولوژیک اثر پذیرد، در مرحلهٔ نخست تابعی است از منافع اقتصادی و در مرحله بعد، شرایط سیاسی و امنیتی.
۲. یکی از چیزهایی که توان سیاسی و اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی را فرسود و آنرا به فروپاشی

○ دیدگاه جامعه بین المللی در زمینه حق تعیین سرنوشت اقلیتهای قومی بسیار محتاطانه، محافظه کارانه و بر پایه واقعیات از جمله دولت - محور بودن نظام بین الملل استوار است. در رویکرد جامعه بین الملل، مرزهای دولتهای تثبیت شده، واقعیتی انکارناشدنی و تغییرناپذیر است و حق تعیین سرنوشت تنها بر پایه یکپارچگی سرزمینی کاربرد می یابد.

○ از يك سو، جامعه بین‌المللی با تفسیر گسترده «حق تعیین سرنوشت» که برابر با جدایی خواهی باشد سخت مخالف است، زیرا چنین تفسیری می‌تواند به درگیرها و خونریزیهای سهمگین بینجامد و از سوی دیگر، رعایت حقوق افراد و گروهها (از جمله اقلیتها) از وظایف دولت‌ها شناخته شده است.

خواست مسکو شناسایی هژمونی آن در حوزه‌های پیرامونی‌اش از سوی غرب است.^{۳۰}

ارزیابی حقوقی اقدام روسیه در شناسایی استقلال آبخازیا و اوستیای جنوبی

در حقوق بین‌الملل، يك دولت تازه بر اثر چهار فرایند زیر ایجاد می‌شود:

- ۱- جدایی؛
- ۲- پیوستن؛
- ۳- استقلال؛
- ۴- شناسایی گسترده بین‌المللی.

جدایی: يك کشور بزرگ به کشورهای کوچکتری تقسیم می‌شود و این کشورها مورد شناسایی دیگر کشورها قرار می‌گیرند؛ برای نمونه می‌توان از کشورهایی یاد کرد که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سر بر آوردند. تجزیه طلبی واحدها تنها یکی از علل جدایی شمرده می‌شود و عوامل بنیادی دیگری نیز در این زمینه در کار است.

پیوستن: چند کشور به هم می‌پیوندند و یکپارچه می‌شوند و کشور تازه‌ای پدید می‌آورند. برای نمونه، آلمان باختری و آلمان خاوری پس از پیوستن به یکدیگر به جمهوری فدرال آلمان تبدیل شدند. چون این فرایند، ارادی صورت می‌گیرد، از سوی جامعه بین‌المللی تأیید می‌شود.

کردن جبهه دیگری برای رویارویی با روسیه در چارچوب جنگ سردی تازه که نیازمند کشمکش پرهزینه برای آن کشور خواهد بود، ندارد.

۴. کشورهای اروپایی بعنوان بخشی از جهان غرب که نقشی تعیین کننده نیز در روابط شرق و غرب و بویژه روابط روسیه و آمریکا دارند، به سبب افزایش چسبندگیهای اقتصادی و بازرگانی پدید آمده و وجود منافع و مصالح اقتصادی فراوان میان اروپا و روسیه بویژه در بخش انرژی، به سادگی نخواهد گذاشت که در فضای کنونی، بی توجه به منافع و هزینه‌های احتمالی، جنگ سردی تازه پا بگیرد.^{۲۹}

بدین سان، هر چند نمی‌توان پیامدها و آثار بحران قفقاز بر شرایط سیاسی بین‌المللی را دست کم گرفت، ولی برای رسیدن به يك ارزیابی همخوان با واقعیات، این بحران را باید در اندازه و چارچوب واقعی و حقیقی‌اش تجزیه و تحلیل کرد. هدف اصلی روسیه، نه آغاز جنگ سردی تازه و نه اقدامی در راستای تهدید بالقوه و بالفعل منافع سیاسی، اقتصادی و امنیتی غرب، که پیش از هر چیز فهماندن این نکته مهم به آمریکاییها بوده است که از این پس باید نقش روسیه را بعنوان يك قدرت منطقه‌ای و جهانی بپذیرند و منافع و مصالح این کشور را در مناطق پیرامونی‌اش در نظر بگیرند. چنین می‌نماید که سخن گفتن از آغاز جنگ سردی تازه میان آمریکا و روسیه در مراحل نخستین درگیری قفقاز، گونه‌ای شتابزدگی در ارزیابی و تحلیل مسئله باشد. سرد شدن روابط روسیه و غرب به تنهایی به معنای پا گرفتن مسابقه تسلیحاتی تازه در جهان نیست؛ شاید بتوان گفت که امروزه روابط روسیه و غرب یا روسیه و آمریکا دچار انجماد سیاسی شده است و تئوری آغاز جنگ سرد بیش از آنکه يك واقعیت باشد، فرضیه‌ای است که باید در صورت به درازا کشیدن بحران بویژه اجرای طرح سپر موشکی در اروپای خاوری مورد آزمون دقیق تر قرار گیرد. بدینانه‌ترین برداشتی که می‌توان از روابط روسیه و غرب در شرایط کنونی کرد، همانندنگاری روسیه کنونی با روسیه تزاری در سالهای پیش از نخستین جنگ جهانی است، بدین معنا که بیشترین

است، گذاشت. از جهت شناسایی بین‌المللی که بر پایه حقوق بین‌الملل یکی از عناصر بنیادی دولت بودن شمرده می‌شود، جدا از شناسایی روسیه، تنها اندک شماری از کشورها مانند بلاروس، ونزوئلا و نیکاراگوئه امکان شناسایی این دو منطقه را مطرح کرده‌اند؛^{۳۲} ولی بدنه اصلی جامعه بین‌الملل با چنین درخواستی یکسره یا مخالفت ورزیده یا در برابر آن سکوت کرده است. این اصل کمابیش در مورد کوزوو نیز راست می‌آید، ولی تفاوت آن با اوستیای جنوبی و آبخازیا در این است که شمار بیشتری از دولت‌ها، کوزوو را شناخته‌اند.

بر سر هم، دیدگاه جامعه بین‌المللی در زمینه حق تعیین سرنوشته اقلیت‌های قومی بسیار محتاطانه، محافظه کارانه و بر پایه واقعیات از جمله دولت-محور بودن نظام بین‌الملل استوار است. در رویکرد جامعه بین‌الملل، مرزهای دولت‌های تثبیت شده، واقعیتی انکارناشدنی و تغییرناپذیر است و حق تعیین سرنوشته تنها بر پایه یکپارچگی سرزمینی کاربرد می‌یابد.^{۳۳} از دید کاسسه، حتی مفهوم دموکراسی بر پایه نمایندگی نیز در متون بین‌المللی از جمله میثاق‌های ۱۹۶۶ درباره حقوق مدنی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی به گونه روشن و قاطع تعریف و تجویز نشده است، چنان که مهمترین اسناد بین‌المللی (میثاق‌ها، اعلامیه روابط دوستانه و سند پایانی نشست هلسینکی) همگی میان «حق تعیین سرنوشته» از یک سو و «پشتیبانی از اقلیتها» تفاوت چشمگیر قائل شده‌اند؛ دولت‌ها نیز آشکارا از تدوین اسنادی که این دورا به هم پیوند دهد سر باز زده‌اند.^{۳۴}

از یک سو، جامعه بین‌المللی با تفسیر گسترده «حق تعیین سرنوشته» که برابر با جدایی خواهی باشد سخت مخالف است، زیرا چنین تفسیری می‌تواند به درگیرها و خونریزیهای سهمگین بینجامد و از سوی دیگر، رعایت حقوق افراد و گروهها (از جمله اقلیتها) از وظایف دولت‌ها شناخته شده است. از دید کاسسه، آنچه می‌تواند این دو را به یکدیگر پیوندد «خودمختاری» است.^{۳۵} کاسسه بر آن است که هر چه مفهوم «حق تعیین

○ از دید کرافورد، در جامعه بین‌المللی، از ۱۹۴۵ سابقه ندارد که مردمان بخشی از کشوری با دولت مستقر، خواهان جدایی باشند و سازمان ملل متحد آنرا پذیرفته باشد. سازمان ملل متحد در بیشتر اسناد مربوط به اقلیتها و حق تعیین سرنوشته، از جمله «اعلامیه پنجاهمین سال برپایی سازمان ملل» و «کنفرانس جهانی ۱۹۹۳ درباره حقوق بشر»، پیوند داشتن «حقوق اقلیتها» با «حق تعیین سرنوشته و جدایی خواهی» را به روشنی و با قاطعیت رد کرده است.

استقلال: استقلال بیشتر مربوط به دوران استعمار بوده است. در دوران استعمارزدایی کشورهای بسیاری به استقلال رسیدند، مانند بیشتر کشورهای افریقای. این اصل همخوان با حق تعیین سرنوشته ملت‌ها و مورد تأیید جامعه بین‌المللی بوده است، ولی در جهان امروز استعمار به گونه کلاسیک و به معنای گذشته آن وجود ندارد و مفهومی تازه یافته است.

شناسایی گسترده بین‌المللی: برخی واحدهای سیاسی در شرایط یکسره استثنایی و در سایه پشتیبانی قدرتهای بزرگ پدید آمده‌اند؛ نمونه روشن، اسرائیل است که همچنان از بحران مشروعیت بین‌المللی رنج می‌برد.^{۳۶}

هیچ يك از این موارد با مناطق جدایی خواه گرجستان همخوانی نمی‌یابد. گرجستان فرونپاشیده است، تا واحدهای آن ادعای استقلال کنند؛ ادغام نیز در مورد آنها صادق نیست؛ هر چند این مناطق خواهان پیوستن به هموعان قومی خود در روسیه هستند، ولی این، بیشتر مصداق تجزیه طلبی است تا پیوستن ارادی. نام «استعمار» نیز نمی‌توان بر رابطه گرجستان و مناطق جدایی خواه، به آن معنا که در جامعه بین‌المللی مطرح

داشتن «حقوق اقلیتها» با «حق تعیین سرنوشته و جدایی خواهی» را به روشنی و با قاطعیت رد کرده است.^{۳۸}

اثر بحران قفقاز بر منافع ملی ایران

در پهنه بین المللی

مفروض اصلی در بررسی علمی سیاست خارجی این است که این پدیده، پیچیده است و نمی توان آنرا تنها بر پایه یک متغیر مانند شخصیت یا جناح سیاسی حاکم تبیین کرد؛ به سخن دیگر، گونه ای همپیوندی میان متغیرهای اصلی سازنده سیاست خارجی دولتها (چه درونی و چه بیرونی) وجود دارد. کارشناسان در زمینه روابط بین الملل، عوامل تعیین کننده در سیاست خارجی دولتها را به پنج بخش تقسیم می کنند: سیستم بین المللی با محیط بیرونی (منطقه ای و جهانی)، عوامل اجتماعی و فرهنگی، عوامل حکومتی که تعیین کننده سیاستها است؛ نقش یا بسترهای نهادی و گفتمانی که سیاستمداران در چارچوب آن کار می کنند، و نیز ویژگیهای شخصیتی نخبگان زمامدار و بویژه فرمانروا. البته هر یک از این عوامل، شاخصها یا زیرمجموعه های بسیار دارد که در پیوند با یکدیگر سیاست خارجی را شکل می دهند. بنابراین، برای دریافتن چرایی سمتگیرها در سیاست خارجی، نخست باید عوامل مؤثر بر شکل گیری رفتار خارجی کشورها را شناخت و آنها را تجزیه و تحلیل کرد. هر یک از این عوامل در جای خود، ربط دهنده عوامل بالاتر و پایین تر است و در کنار دیگر عوامل، می تواند بر چندو چون سیاست خارجی اثر گذارد. بنابراین، می توان متغیرهای

سرنوشته از «استقلال خواهی» و «جدایی خواهی» دور شود، شکاف میان حق قانونی و واقعیت سیاسی نظام بین الملل کاهش می یابد. او با پذیرفتن مصوبات «نشست کارشناسان کنفرانس امنیت و همکاری اروپا درباره اقلیت های ملی» بر این باور است که از شیوه های عینیت بخشیدن به حق گروهها و اقلیت های قومی در تعیین سرنوشته خود، افزودن بر دامنه رفتارهای مثبت positive actions، حقوق مشارکتی participatory rights و دادن میزان چشمگیری از خودمختاری به آنها است. کاسسه سپس به بررسی هر یک از این راهکارها می پردازد و در تشریح مفهوم «رفتارهای مثبت» می گوید: با توجه به اینکه اقلیتها ناچار از تحمل نابرابریهای بسیار بوده اند، دولتها باید برای زدودن این نابرابریها، واپس ماندگی آنها را در همه زمینه ها جبران کنند. «حقوق مشارکتی»، حقوقی است که امکان مشارکت اقلیتها در فرایند تصمیم گیری سیاسی را تضمین می کند. کاسسه بر آن است که اگر اقلیتها دارای تمرکز سرزمینی و خواهان خودمختاری سرزمینی باشند، دولتها وظیفه دارند به آنها خودمختاری دهند.^{۳۶} از سوی دیگر، جیمز کرافورد از حقوقدانان پرآوازه بین المللی نیز بر این نکته تأکید دارد که در حقوق بین الملل هیچ گونه شناسایی برای جدایی خواهی یکجانبه صورت نگرفته است و گروههای قومی و اقلیتها نمی توانند بر پایه حقوق بین الملل یکجانبه خواستار جدایی شوند. حق تعیین سرنوشته در درون یک کشور، یعنی مشارکت گروهها و مردمان در نظام سیاسی، با احترام به یکپارچگی سرزمینی آن کشور. حتی اگر درخواست پیوسته و نیرومندی برای استقلال باشد، این تنها حق دولت مرکزی است که چگونه به این درخواست پاسخ دهد. از دید کرافورد، در جامعه بین المللی، از ۱۹۴۵ سابقه ندارد که مردمان بخشی از کشوری با دولت مستقر، خواهان جدایی باشند و سازمان ملل متحد آنرا پذیرفته باشد.^{۳۷} سازمان ملل متحد در بیشتر اسناد مربوط به اقلیتها و حق تعیین سرنوشته، از جمله «اعلامیه پنجاهمین سال برپایی سازمان ملل» و «کنفرانس جهانی ۱۹۹۳ درباره حقوق بشر»، پیوند

○ ناسیونالیستهای روسی به رهبری پوتین و سپس مدودف، می کوشند همزمان با بهره گیری از کرات ایران در مناسبات با آمریکا، فضای مناسبی در روابط با اروپا و آمریکا پدید آورند که ایران مخل آن نباشد.

شکل دهنده سیاست خارجی يك کشور را به دایره‌هایی تودرتو مانند کرد که بر سر هم سیاست خارجی يك کشور را می‌سازند. این اصل تئوریک در مورد همه کشورهای از جمله روسیه راست می‌آید؛ هر چند میزان اثرگذاری هر عامل، از کشوری به کشور دیگر فرق می‌کند و در این برهه عنصر شخصیت در سیاست خارجی روسیه برجستگی دارد، ولی نمی‌توان سیاست خارجی روسیه را بر آیديك عامل دانست و اثرگذاری عوامل دیگر و ماهیت دگرگون شونده سیاست خارجی دولتها از جمله روسیه را در سایه جابه‌جا شدن شخصیتها و دولتها نادیده گرفت.^{۳۹}

در سالهای پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در زمینه روابط تهران و مسکو، در روسیه، سه جریان فکری حضور داشته است. نخست، غرب‌گرایان یا آتلانتیک‌گرایان که اولویتشان در سیاست خارجی همگرایی با غرب است و حتی در مورد نزدیک شدن روسیه به ایران نظر مثبت ندارند و بر این باورند که نزدیک شدن به تهران، چه بسا به منافع روسیه در مناسبات با آمریکا و تا اندازه‌ای اروپا آسیب‌رساند. از این رو در سالهای نخست ریاست جمهوری یلتسین که این گرایش بر دولت و مجلس روسیه سایه افکنده بود، روابط تهران و مسکو چندان استواری نداشت؛ البته این گروه بهره‌گیری ابزاری (نه راهبردی) از ایران را رد نمی‌کرد. دوم، کهنه کمونیستها که بیشتر در حزب کمونیست روسیه متمرکزند و در برابر دیدگاه غرب‌گرایان، هوادار همکاری بیشتر با ایرانند تا قدرت تحرک روسیه در برابر غرب افزایش یابد. این جریان فکری بیشتر در پی همپیمانی با کشورهای مخالف آمریکا است. با اینکه کمونیستها پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی قدرت را در دست نداشتند، همچون يك نیروی اجتماعی رو به زوال، نقشی تعدیل‌کننده در ساختار عمومی قدرت در روسیه بازی کرده‌اند. سوم، طیف ناسیونالیستها که هم جناح تندرو در حزب لیبرال دموکرات را در برمی‌گیرد و هم جریان میانه‌رو را که با حزب حاکم «روسیه متحد» نزدیک است. برآیند دیدگاههای این دو گروه ناسیونالیست، بهره‌گیری از کارت ایران در چانه‌زنیهای بین‌المللی است. ناسیونالیستهای روسی به رهبری پوتین و سپس مدودف، می‌کوشند همزمان با بهره‌گیری از کارت ایران

در مناسبات با آمریکا، فضای مناسبی در روابط با اروپا و آمریکا پدید آورد که ایران محل آن نباشد.^{۴۰} از این روست که «ولادیمیر پوتین» - نخست‌وزیر کنونی و رئیس جمهوری پیشین روسیه - در گرماگرم بحران قفقاز یادآور شد که همکاری روسیه با غرب بر سر پرونده هسته‌ای ایران سخت به رفتار غرب و موضع گیریهایش در برابر روسیه بستگی دارد. او همچنین به روشنی گفت که روسیه از سه قطعنامه شورای امنیت درباره تحریم ایران پشتیبانی کرده است و می‌کند، زیرا مسکو از هر چه در جهت «منافع ملی» خودش باشد پیروی می‌کند.^{۴۱} او در لفافه می‌خواست بگوید که به ایران اجازه نمی‌دهد از تضاد و برخورد منافع غرب و روسیه، به سود خود بهره‌برداری کند. با در نظر گرفتن این سه جناح در روسیه و با توجه به دگرگونی‌پذیری سیاست خارجی دولتها، نمی‌توان تنش آلود شدن روابط غرب و روسیه را مایه‌رها شدن ایران از فشارهای بین‌المللی دانست. حتی شرکت پویای روسیه در گفت‌وگوهای ۱+۵ پس از بحران قفقاز، نشان از آن دارد که روسیه آماده‌سازش با غرب بر سر ایران است.^{۴۲}

○ «ولادیمیر پوتین» - نخست‌وزیر کنونی و رئیس جمهوری پیشین روسیه - در گرماگرم بحران قفقاز یادآور شد که همکاری روسیه با غرب بر سر پرونده هسته‌ای ایران سخت به رفتار غرب و موضع گیریهایش در برابر روسیه بستگی دارد. او همچنین به روشنی گفت که روسیه از سه قطعنامه شورای امنیت درباره تحریم ایران پشتیبانی کرده است و می‌کند، زیرا مسکو از هر چه در جهت «منافع ملی» خودش باشد پیروی می‌کند. او در لفافه می‌خواست بگوید که به ایران اجازه نمی‌دهد از تضاد و برخورد منافع غرب و روسیه، به سود خود بهره‌برداری کند.

○ نمی توان تنش آلود شدن روابط غرب و روسیه را مایه رها شدن ایران از فشارهای بین‌المللی دانست. حتی شرکت پویای روسیه در گفت‌وگوهای ۱+۵ پس از بحران قفقاز، نشان از آن دارد که روسیه آماده سازش با غرب بر سر ایران است.

هر چند تهران از افزایش هزینه همکاری روسیه با دیگر اعضای شورای امنیت بر سر برنامه هسته‌ای اش سود خواهد برد، ولی دور از ذهن نیست که مسکو سرانجام با برآورد سود و زیان و پذیرش همکاری با غرب در وارد آوردن فشار سنگین بر ایران، خود را از درگیری با غرب رهایی بخشید.

همین راستا است. ۴۴

بهره کلام:

به نظر می‌رسد که تندروری و قدرت‌نمایی روسیه در اوستیای جنوبی، پاسخی است به توسعه‌طلبی غرب به رهبری آمریکا در حوزه سنتی نفوذ مسکو. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، مسکو بر آن بود که با گرایش به غرب، در قدرت کشورهای غربی در مناسبات بین‌المللی شریک شود؛ ولی با گذشت زمان رهبران ناسیونالیست روسیه دریافتند که غرب، روسیه نیرومند را بر نمی‌تابد و کوشش آمریکا بر بیرون راندن روسیه از حوزه سنتی نفوذش و چه بسا پاره پاره کردن خاک آن است. بنابراین روسیه می‌خواهد با نمایش قدرت، غرب را وادار به شناسایی جایگاه روسیه در یهته جهانی و دست کم برتری آن کشور در حوزه پیرامونی اش کند. به نظر می‌رسد که شکاف پدید آمده میان مسکو و غرب در آینده نزدیک پر شدنی نباشد و در این میان از شدت فشارهای بین‌المللی به رهبری آمریکا بر کشورهای چون ایران کاسته خواهد شد. ولی دگرگونیهای اخیر به معنای پیش آمدن جنگ سرد تازه با ویژگیهای جنگ

هر چند تهران از افزایش هزینه همکاری روسیه با دیگر اعضای شورای امنیت بر سر برنامه هسته‌ای اش سود خواهد برد، ولی دور از ذهن نیست که مسکو سرانجام با برآورد سود و زیان و پذیرش همکاری با غرب در وارد آوردن فشار سنگین بر ایران، خود را از درگیری با غرب رهایی بخشید. گرچه در سایه روابط تنش آلود مسکو-واشنگتن از فشارهای غرب بر ایران کاسته شده است، ولی هنوز زود است که بگوئیم دگرگونیهای اخیر، ایران را از مشکلاتش رها خواهد کرد. از سوی دیگر، این بحران ممکن است سبب شود که اتحادیه اروپایی با ناامید شدن از شورای امنیت (به سبب مانع تراشی روسیه یا افزایش هزینه همکاری با مسکو) راه آمریکارا در این زمینه در پیش گیرد و بی‌مجاز شورای امنیت تحریمهایی سنگین بر ایران تحمیل کند؛ در اینجا، نقش تعدیل کننده مسکو ناپدید خواهد شد. چنان که گفته شد، به نظر می‌رسد که هدف مسکو بیشتر نشان دادن قدرت خود در مناطق پیرامونی خود باشد تا راه انداختن کشمکش در سطح جهانی. در این میان، محدودیتهای پیش بینی شده در قانون اساسی (برای نمونه، بر پایه اصل ۱۴۶، تأسیس پایگاههای نظامی خارجی در خاک ایران ممنوع است) ۴۳ و همچنین بدگمانی ایرانیان نسبت به قدرتهای بیگانه، بویژه روسیه، سبب می‌شود که ایرانیان در برابر روسیه با احتیاط رفتار کنند و تهران وارد گونه‌ای همپیمانی استراتژیک با روسیه همانند بلاروس نشود. به هر رو باید این واقعیت را پذیرفت که توانمندی روسیه برای کاستن از فشارهای غرب و بویژه آمریکا بر ایران نیز بسیار محدود است و هر چند ممکن است توافقهایی میان قدرتهای ذینفع بر سر پرونده هسته‌ای ایران صورت گیرد که بر روند آن اثر گذارد، اما اینکه بتوان روسیه را برای رهایی از کشمکش هسته‌ای با غرب به کار گرفت، بسیار خوشبینانه است. از این روست که دولتمردان ایرانی از جمله محمود احمدی نژاد، به گونه‌ای معنادار در نشان دادن واکنش به کشمکش روسیه و غرب بر سر مسأله گرجستان، محتاط بوده است و حتی وزیر امور خارجه ایران، برای آگاه شدن از دیدگاههای کشورهای دیگر و پادرمیانی، به آنجا سفر کرده است. به سود ایران است که در گرماگرم دگرگونیهای سیاسی کنونی، بیرون از زمین بازی بایستد و خود را درگیر نکند؛ مواضع دولتمردان ایرانی نیز در

درخواست آنها را همخوان با «حق تعیین سرنوشت» بدانیم، حقوق بین الملل با توجه به دولت - محوری بودن آن هیچگاه «حق تعیین سرنوشت» را به بهای پاره پاره شدن يك حاکمیت سیاسی تثبیت شده تفسیر نکرده است. بی ارتباط بودن «حق تعیین سرنوشت» با «جدایی خواهی» به روشنی در حقوق بین الملل قرارداد و عرفی مورد تأکید قرار گرفته است. در حقوق بین الملل پس از جنگ جهانی دوم، اصل دوام دولت‌ها نهادینه شده است و جدایی خواهی با این اصل منافات دارد. از سوی دیگر، یکی از عناصر اصلی دولت بودن، شناسایی آن در پهنه بین المللی است. ولی کشور بودن این دو منطقه، آشکارا از سوی طیف گسترده‌ای از کشورها رد شده است. اگر قرار بود اقلیتها بر پایه «حق تعیین سرنوشت» مجاز به تشکیل دولت مستقل ملی باشند، نظم جامعه بین المللی بر هم می خورد. با توجه به اینکه تنها در ۱۴ کشور جهان، همگنی نسبی قومی وجود دارد، و دیگر کشورها در برگیرنده اقوام گوناگون هستند، تجزیه طلبی هیچگاه مورد تأیید حقوق بین الملل نبوده است. از این رو به مصلحت است که دولت ایران در شناسایی اوستیای جنوبی و آبخازیا شتاب نکند و همان راهی را در پیش گیرد که بیشتر دولت‌ها رفته اند.

منابع و مآخذ:

۱. ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۸
<http://news.bbc.co.uk/2/hi/europe/7549736.stm>
۲. گلی، حسن، ۲۳ مرداد ۱۳۸۷، «نگاهی گرا بر جنگ جدید در قفقاز» در:
<http://www.tabnak.ir/pages/?cid=15466>
۳. معظمی گودرزی، پروین، گرجستان، تهران، وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۸، ص ۴۲. (از سری کتابهای سبز)
۴. مجیدی، محمدرضا، «اوستی هاز مینه ساز اختلافی دیگر در قفقاز»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، از:
<http://old.did.ir/>
۵. امیر احمدیان، بهرام، «تحولات گرجستان در صحنه ژئوپولیتیک قفقاز»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، س ۱۲-ش ۴۵، (بهار ۱۳۸۳)، صص ۸۹-۹۰.
۶. ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۸:
http://en.wikipedia.org/wiki/South_Ossetia
 7. Oliker, Olga and Szayna, Thomas, **Faultlines of Conflict in Central Asia and the South Caucasus: Implications for the U.S. Army** (Santa Monica: Rand,

○ روند جدایی خواهی در آبخازیا و اوستیای جنوبی نشان می دهد که از نظر موازن حقوق بین الملل، آنها شرایط لازم برای تشکیل يك دولت مستقل را ندارند. پیشینه دولت سازی در سده بیستم گویای آن است که يك کشور تازه می باید بر اثر تجزیه يك کشور بزرگ، یکپارچه شدن ارادی دو کشور مستقل، استقلال یافتن از کشور استعمارگر، یا برخوردار شدن از شناسایی گسترده بین المللی پدید آید. هیچ يك از فرایندهای شناخته شده دولت سازی در سده بیستم در مورد آبخازیا و اوستیای جنوبی راست نمی آید.

سرد گذشته نیست و روسیه زیر فرمان ناسیونالیستها می کوشد نفوذش را در سرزمینهای پیرامون خود (خارج نزدیک) تثبیت کند. از این رو برای کشورهایی چون ایران بهتر است که برای تأمین منافع ملی خود به جای جانبداری از مسکو، به بازی دیپلماتیک پردازند. یعنی همان کاری که مسکو دست کم در این سالها در برابر ایران کرده است. روند جدایی خواهی در آبخازیا و اوستیای جنوبی نشان می دهد که از نظر موازن حقوق بین الملل، آنها شرایط لازم برای تشکیل يك دولت مستقل را ندارند. پیشینه دولت سازی در سده بیستم گویای آن است که يك کشور تازه می باید بر اثر تجزیه يك کشور بزرگ، یکپارچه شدن ارادی دو کشور مستقل، استقلال یافتن از کشور استعمارگر، یا برخوردار شدن از شناسایی گسترده بین المللی پدید آید. هیچ يك از فرایندهای شناخته شده دولت سازی در سده بیستم در مورد آبخازیا و اوستیای جنوبی راست نمی آید. هر چند از دیرباز، مردمان این دو منطقه در پی گونه‌ای استقلال بوده اند، ولی شرایط سیاسی برای تشکیل دولت مستقل ملی برای آنها هیچگاه فراهم نشده است. اگر

GDP

۲۹. خبرگزاری مهر (۱۳۸۷/۶/۱۵)، در: <http://www.mehrnews.com/fa/NewsDetail.aspx?NewsID=743117>
۳۰. برژینسکی، زبیبگنیو، ۲۰ خرداد ۱۳۸۶، «چگونه از یک جنگ سرد جدید جلوگیری کنیم»، در: <http://www.irdiplomacy.ir>
۳۱. موسی زاده، رضا، بایسته‌های حقوق بین‌الملل. تهران، نشر میزان، ۱۳۸۰، ص ۶۵.
۳۲. خبرگزاری فارس (۸۷/۶/۱۵)، در: <http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8706150016>
- Cassese, Antonio, **Self Determination of Peoples; A Legal Appraisal**. Cambridge: Cambridge University Press, 1995, p. 341.
34. Ibid. pp. 352-355
35. Ibid. pp. 350. 351
36. Ibid. pp. 352-355
37. Crawford, James (1997), "State Practice and International Law in Relation to Unilateral Secession", from: <http://www.tamilnation.org/selfdetermination/97crawford.ht>
38. Van Der Vyver, Johan D., "Self- Determination of the People of Quebec under International Law", **Journal of International Law and Policy**, Vol. 10:1, fall 2000, p. 21.
۳۹. بروس راست و هاروی استار، سیاست جهانی: فرصتها و محدودیتهای انتخاب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۱، بخش اول.
40. Beheshtipour, Hassan, (31 July 2008) "Tehran and Moscow in Medvedev's era", from: <http://www.irdiplomacy.ir>
- همچنین ر.ك. به: کولایی، الهه (۲۵ مهر ۱۳۸۶) «اختلاف ایران با اروپا و آمریکا، ابزار مناسب بازی روسیه»، از: <http://www.irdiplomacy.ir>
۴۱. فاینانشال تایمز (۱۳ شهریور ۱۳۸۷)، از: <http://www.aftabnews.ir/vcds00ytz0n5.html>
۴۲. خبرگزاری فارس (۸۷/۷/۱)، از: <http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8707010541>
۴۳. «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، از: <http://fa.wikisource.org>
۴۴. سید علی موجانی (۲۳ شهریور ۱۳۸۷) «روسیه در خانه شیشه‌ای»، از: <http://www.irdiplomacy.ir>
- 2003), p. 37
۸. امیر احمدیان، پیشین.
۹. همان.
۱۰. ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۸:
- http://en.wikipedia.org/wiki/South_Ossetia
11. "Georgia, Ossetia Trade Shelling as Casefire Violated Again", **Channelnewsasia, com**, Aug. 16, 2004"
۱۲. خبرگزاری فارس (خبر شماره ۸۵۰۸۲۲۰۳۴۳)، از: <http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8508220343>
۱۳. ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۸:
- <http://en.wikipedia.org/wiki/Abkhazia>
۱۴. همان
۱۵. امیر احمدیان، پیشین، ص ۸۹.
16. <http://news.bbc.co.uk/2/hi/europe/3261059.stm>
17. **Al- Jazeera**, "Breakaway Abkhazia seeks recognition" October 18, 2006
۱۸. امیر احمدیان، پیشین، صص ۹۰-۸۹.
۱۹. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه: از فیثته تا نیچه، ترجمه داریوش آشوری (تهران: سروش، ۱۳۶۷) صص: ۲۱۵-۲۲۲.
۲۰. همان.
21. Fukyama, Francis, **The End of History**, New York: New York University Press, 1992, pp. 1-20
22. Waltz, Kenneth, **Theory of International Politics**, New York: Addison-Wesley, 1979.
۲۳. امیر محمد حاجی یوسفی، «نظریه والتز و سیاست خارجی ایران: مطالعه مقایسه‌ای دوران جنگ سرد و پساجنگ»، فصلنامه سیاست خارجی (۱۳۸۲)، برگرفته از: www.did.ir
۲۴. رضا سراج، «بررسی ریشه‌ها و پیامدهای جنگ در قفقاز» (۸۷/۶/۳)، از: <http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8706030080>
۲۵. همان.
۲۶. «بالا گرفتن احتمال رویارویی نظامی روسیه با غرب» به نقل از تایمز لندن (۲۳ ژانویه ۲۰۰۸)، از: <http://www.irannnewsagency.com/index.php?news=6578>
- همچنین ر.ك.:
- گزارش سالانه ۲۰۰۸ مؤسسه بین‌المللی تحقیقات صلح استکهلم (۱۷ ژوئن ۲۰۰۸)، در: <http://dari. irib. ir/index. php? option= com- content&task= view&id= 2624 Itemid= 85>
27. <http://news.bbc.co.uk/2/hi/americas/2628899.stm> 22 September 2008
۲۸. گزارش صندوق بین‌المللی پول از درآمد ناخالص ملی کشورها در ۲۰۰۷، در: http://en.wikipedia.org/wiki/List_of_countries-by